

بخش سوم - تولید اضافه ارزش مطلق

فصل پنجم: روند کار و روند ارزش افزایی

1 - روند کار

کار مقدم بر هر چیز پروسه ای میان انسان و طبیعت است. انسان از طریق کار با طبیعت در تأثیرگذاری متقابل قرار می گیرد. به دخالت در طبیعت می پردازد تا آن را تغییر دهد و با نیازهای خود منطبق سازد. او در همین روند طبیعت خود را نیز دچار تغییر می کند. وقتی از کار صحبت می کنیم شکل های اولیه غریزی و حیوانی آن را مورد نظر نداریم. بحث در باره کار با خصلت متمایز انسانی آن است. زنبور با ساختن حجره های مومی چه بسا معماران متبحر را دچار خجلت سازد اما امتیاز بدترین معمار بر بهترین زنبور آنست که اولی بنا را پیش از آنکه شروع کند در سر خود بنا کرده است. انسان با کارش فقط شکل مواد طبیعت را تغییر نمی دهد، هدف خود را نیز بر پروسه این تغییر اعمال می کند و واقعیت می بخشد. از پیش بر این هدف آگاه است، بر شیوه فعالیت خود حکم می راند و اراده اش را تابع آن می سازد. تبعیت اراده از هدف در اینجا لحظه ای نیست، پیوسته است، تعمق و دقت است. هر چه ماهیت کار و شیوه انجامش برای انسان کمتر جذاب باشد، هر چه پویه انجام کار نامطبوع تر و بی لذت تر باشد این دقت افزون تر و متمرکزتر خواهد بود.

عوامل ساده پروسه کار را فعالیت با هدف و نقشه مند، موضوع کار و وسیله یا ابزار کار تشکیل می دهند. زمین، آب، ماهی، درختی که در یک جنگل طبیعی بر زمین افتاده است، سنگ معدنی که از کوه جدا می گردد، مواد خام و همه اشیائی که توسط کار پیوند مستقیم خود با محیط را از دست می دهند، موضوع کار می باشند، هر ماده خام موضوع کار است اما عکس آن صادق نیست. موضوع کار زمانی ماده خام می شود که با کار تغییراتی در آن صورت گیرد. ابزار کار اشیائی هستند که میان انسان و موضوع کار قرار می گیرند. چیزی که فرد بلاواسطه در اختیار می گیرد نه موضوع کار بلکه ابزار کار است. در همین راستا طبیعت برای انسان نقش ابزار کار را بازی می کند، ابزاری که مکمل اندام وی هستند. زمین، انبار آذوقه انسان و در همان حال انبار ابزار کار اوست، به طور مثال سنگ برای پرتاب، ساختن آسیاب، فشردن، بریدن و کارهای دیگر در اختیارش می گذارد. زمین بر همین مبنی یک ابزار کار است. پروسه کار با گسترش خود محتاج ابزاری می شود که برای هدفی خاص تهیه و پرداخته شده باشد.

ساختن و به کارگیری ابزار کار، در شکل نطفه ای، میان حیوانات وجود داشته، اما وجه تمایز پروسه خاص کار انسانی است. به همین دلیل کشف ابزار کار پیشینیان کمک مؤثری برای شناخت صورت بندیهای اقتصادی از میان رفته است. آنچه دوره های مختلف اقتصادی را از همدیگر متمایز می کند، نه خود فرآورده کار، بلکه ابزار کار و چگونگی تولید آنست. ادوات کار نه فقط معیار سنجش درجه تکامل کار انسانی بلکه راهگشای شناخت مناسبات اجتماعی معینی است که کار در آن انجام گرفته است. در میان همه ابزار، ادوات مکانیکی مثل چکش، داس، گاوآهن نقش استخوانبندی تولید را بازی می کنند و در تشخیص ویژگیهای شکل یا دوره تولیدی معین راهنمای مؤثری هستند. ابزار کار در معنای عام خود مرکب از کلیه لوازم عینی برای پیشبرد پویه کار است. این لوازم مستقیماً وارد روند کار نمی شوند اما پروسه کار بدون وجود آنها ناممکن، یا حداقل دچار محدودیت های تعیین کننده می شود.

انسان در روند کار با کمک ابزار تغییرات پیش بینی شده را در موضوع کارش به عمل می آورد، فعالیتش در محصول متجلی می گردد. کار با موضوع کار در هم می آمیزد، تجسم می یابد و حرکت کارگر شکل خواص ساکن محصول را به خود می گیرد. کارگر می سازد و محصول کارش ساختمان می شود. کار و موضوع کار مجموعاً وسایل تولید را

تشکیل می دهند. ارزش استفاده ها از دل روند کار بیرون می آیند اما ارزش استفاده هائی هستند که به عنوان محصول کار پیشین، نقش وسیله تولید را ایفا و وارد پروسه کار می گردند. این نوع ارزش استفاده ها هم محصول کار و هم وسیله کار هستند. هر شیئی دارای خواص گوناگونی است. می تواند ضمن آمادگی برای مصرف حاضر، نقش مواد خام و کمکی در پروسه های مختلف کار را هم بازی کند. ممکن است فقط به صورت ماده خام قابل استفاده باشد، شکلی که کالای نیم ساخته نام گرفته، اما به طور واقعی تا حد معینی ساخته شده است. آنچه تعیین می کند که یک ارزش استفاده ماده خام، ابزار یا محصول است صرفاً نقشی است که این ارزش استفاده در فرایند کار به عهده می گیرد. با تغییر این نقش نام و خصلت آن نیز تغییر می کند. نکته مهم آنکه وقتی محصول به عنوان وسیله تولید وارد پروسه کار تازه ای می شود خصلت محصول بودنش را از دست می دهد و فقط نقش عامل عینی کار زنده را احراز می نماید. به طور مثال یک ریسنده، دوک ریسنده را فقط وسیله کار می بیند.

ماشینی که در پروسه کار دخیل و فعال نیست نه فقط بی فایده است که به ورطه اسقاط می غلطد، آهن زنگ می زند، چوب می پوسد، نخی که در تهیه لباس و پارچه به کار نیافتد پنبه هرز رفته است. این فقط کار زنده است که آنها یا کل ارزش استفاده های بالقوه موجود را به ارزش استفاده های بالفعل و واقعی تبدیل می کند. فقط کار است که آتش وار بر جان تمامی اشیاء می افتد، آن ها را در خود ذوب می کند، به آنها جان می بخشد، آنها را به بروز قابلیت و متعالی ترین شکل ایفای نقش قادر می سازد. این اشیاء در این روند، در هم آمیزی با کار زنده به مصرف می رسند اما نقشه مند، با هدف معین و به عنوان پدیده هائی که قرار است تار و پود تولید محصولی تازه برای استفاده افراد یا لوازم و وسائل پروسه جدید کار باشند. محصولات تکمیل شده نه فقط نتیجه فرایند کار بلکه شرط وجود آن نیز هستند. این فرآورده ها برای آنکه ارزش استفاده خود را حراست کنند و به آن واقعیت بخشند، هیچ چاره ای ندارند سوای اینکه مجدداً با کار زنده درآمیزند و در پروسه کار به جریان افتند.

کار، خود یک پروسه مصرف است زیرا موضوع و ابزارش را به مصرف می رساند. وجه تمایز مصرف مولد از مصرف فردی آنست که در دومی محصول به صورت وسیله زندگی فرد زنده مصرف می شود، اما در اولی به عنوان وسیله زندگی فعالیتی که نمایش آفرینندگی نیروی کار زنده است. کار آنجا که موضوع و ابزارش نتیجه کارند محصول مصرف می کند تا محصول تولید نماید، اما روند کار در عین حال روند تقابل انسان و طبیعت است. همین امروز هم ما از وسائلی استفاده می کنیم که طبیعت آنها را در اختیارمان قرار داده است و هیچ نشانی از اینکه حاصل آمیختگی مواد طبیعی با کار انسانی باشند، بر چهره خود ندارند. یک بار دیگر تصریح کنیم که **پروسه کار در حالت ساده و مجردش، فعالیت با هدف انسان برای تولید ارزشهای مصرف و آماده کردن طبیعت برای رفع مایحتاج انسانی است. شرط عمومی میادله میان انسان و طبیعت است، شرط ابدی زندگی بشر است، از هر شکل حیات انسانی یا کلیه اشکال اجتماعی آن مستقل است. به بیان دیگر، بین تمامی اشکال حیات اجتماعی بشر مشترک است.**

در ادامه بررسی روند کار به قیافه سرمایه دار خیره شویم. او کلیه عوامل لازم برای پروسه کار اعم از ابزار و وسائل کار، مواد خام و کالای نیروی کار را خریده است. همه چیز آماده است و شروع به مصرف نیروی کار می نماید. کارگر را فرمان می دهد تا با کارش وسائل تولید را به مصرف رساند. پروسه کار از وقتی که پروسه مصرف نیروی کار توسط سرمایه دار می شود دارای دو خصلت اساسی می گردد. اول: کارگر تحت کنترل سرمایه دار کار می کند و دوم آنکه محصول ملک طلق و مسلم سرمایه دار می شود. کارگر با فروش نیروی کارش دیگر هیچ کاره آن نیست، این نیرو مثل هر کالای دیگر مایملک بی هیچ قید و شرط خریدار می گردد. این فقط سرمایه دار است که در باره نیروی کار خریداری شده و مصرف آن تصمیم می گیرد، تعیین اینکه چگونه مصرف شود، با چه مواد و مصالحی در آمیزد،

چه چیز تولید بنماید، چه میزان تولید کند و همه چیزش حق مسلم سرمایه می شود، کارگر دیگر هیچ کاره کارش نیست، نه فقط هیچ کاره کار خود نیست که از حق هر دخالتی در سرنوشت کار، تولید و زندگی خود ساقط می گردد. حق تعیین سرنوشت کار و تولیدش از وی سلب و حق مسلم و بلامعارض سرمایه می شود. سرمایه است که برای کل مسائل مربوط به زندگی وی سیاستگذاری می کند، به تعیین مرزهای حق و حقوق، آزادی، مدنیت و اختیار یا در واقع به تعریف همه اینها می پردازد. از همه مهم تر اینکه کل اینها را بر اساس نیازهای سودآوری و خودافزایی خودش یعنی سرمایه تعیین و مقرر می نماید. افکار، باورها، فرهنگ، اخلاق، ارزش های اجتماعی و همه چیزش را که ساز و کارهای خودافزایی انبوه تر سرمایه است بر هست و نیست جامعه و زندگی توده های کارگر مستولی می سازد. کارگران را از هر چه حق، آزادی، اراده و اختیار انسانی است ساقط می کند، کل اینها اجزاء همگن، همجوش و هم سرشت پویه کار در شیوه تولید سرمایه داری است.

2 - روند ارزش افزایی

در تولید کالائی کلا ارزش استفاده فقط محمل مادی ارزش مبادله است. سرمایه دار دو هدف دارد. اولاً - ارزش استفاده تولید می کند برای آنکه ارزش مبادله داشته باشد. ثانیاً - می خواهد کالائی تولید کند که ارزشش از مجموع ارزشهای به کار رفته در تولیدش افزونتر باشد. کالا اساساً وحدت ارزش استفاده و ارزش مبادله است. پروسه تولید آن نیز وحدت پروسه کار و پروسه تولید ارزش می باشد. پس به بررسی روند تولید به مثابه روند ارزش آفرینی پردازیم. ارزش هرکالا توسط کار اجتماعاً لازم نهفته در آن تعیین می شود. این حکم در مورد کالای تولید شده در پروسه مصرف نیروی کار کارگر توسط سرمایه دار نیز صدق می کند. فرض کنیم محصول مورد بررسی ما یک خودرو سمند سورن باشد. قبل از هر چیز میزان کار یا زمان کار اجتماعاً لازم متراکم در این خودرو را محاسبه کنیم. در یک جستجوی بسیار ساده می توانیم با این ارقام مواجه گردیم.

1 - بهای مواد خام، قطعات نیم ساخته، لاستیک، صندلی، وسائل کمکی و مانند اینها 67500000 تومان،

2 - هزینه استهلاک ماشین آلات 6000000 تومان،

3 - آب و برق و حمل و نقل و موارد مشابه 6000000 تومان،

تمامی اقلام بالا را با هم جمع می کنیم به رقم 79500000 تومان می رسیم.

4 - دنیای داده ها و شواهد موجود به ما می گوید که بیان ارزشی کالاهای حاصل یک روزانه کار 8 ساعته، با کار اجتماعاً لازم در شرایط تاریخی حاضر در جامعه ایران به طور تقریب معادل یک میلیون و پانصد هزار تومان است، در این صورت 79 میلیون و پانصد هزار تومان مورد محاسبه ما به طور تقریب برابر با 53 روزانه کار خواهد بود. به بیان صریح تر کل موادخام، استهلاک، قطعات نیم ساخته و وسائل کمکی مورد نیاز یک خودروی سمند سورن برابر با 53 روزانه کار 8 ساعته است و این البته مرکب از کل زمان کاری است که در پروسه های متعدد و متنوع کار، در فواصل زمانی متفاوت، در مکان ها و شرائط مختلف، به طور مثال استخراج، ذوب، نورد، حمل و نقل و غیره برای تهیه این مواد صرف شده است. اینکه هر بخش این مواد، قطعات و وسائل کمکی در زمان های متفاوت، محیط های پراکنده، شرایط گوناگون و توسط کارگران ممالک مختلف تولید شده اند هیچ تأثیر خاصی بر محاسبات ما ندارد. از منظر این واکاوی، کل اینها را می توان اجزاء مقدم، مؤخر یا میانی یک پروسه ممتد کار به حساب آورد. نکته مهم آنست که ما تا اینجا 53 روزانه کار متبلور در کالاهای مورد نیاز برای ساختن یک سمند سورن در مقابل خویش داریم.

5 - بخش دوم هزینه تولید خودرو را دستمزد کارگران تعیین می کند. نیازمند گفتن نیست که بخش باقی مانده پروسه کار برای آماده ساختن سمند، از نوع جوشکاری، تراش، فرزکاری، مونتاژ و تمامی امور دیگر نه توسط یک یا دو کارگر

که با کار مرتبط شماری از کارگران انجام می‌گیرد اما بحث ما بر روی زمان کار متمرکز است. زمان کار اجتماعا لازم در هر کدام این حوزه ها و برای انجام هر بخش از پروسه کار مشخص مورد بحث یا تولید خودرو سمند سورن در همین راستا فرض را بر این می‌گذاریم که برای طی این روند در مجموع 3 روزانه کار 8 ساعته نیاز باشد. این 3 روز را با زمان کار پیشین متراکم در مواد خام و قطعات نیم ساخته و وسائل کمکی و لاستیک و موتور و همه ادوات دیگر جمع کنیم. به رقم 56 روزانه کار به عنوان کل زمان متبلور در یک خودرو سمند سورن خواهیم رسید.

تا اینجا همه چیز حکایت باخت و زیان دهی یا در بهترین حالت، تقلا و جان‌کندن فرساینده بدون هیچ نتیجه سرمایه‌دار در روزهای پی در پی است!!! او کالاهای گوناگون حامل 45 روزانه کار را از شش گوشه دنیا خرید و وارد کرده است، روزها این طرف و آن طرف زده است. همه دنیا را میدان آزمون ترفند، خدعه و نیرنگ نموده است، هزینه استهلاک ماشین آلات را تحمل کرده است. سایر هزینه‌ها را بر دوش کشیده است. سببیت پشت سببیت آفریده است و حالا درست در همان نقطه آغاز کار خویش ایستاده و دست از پا درازتر هیچ ریالی افزون بر سرمایه پیشین خویش ندارد. در مجموع 53 روزانه کار متراکم در کالاها را به شکلهای مختلف گرد آورده، 3 روزانه کار کارگران را هم خریده و بر آن افزوده است، آنچه اینک آماده ترخیص است کالائی است که 56 روزانه کار 8 ساعته در درون خود متبلور دارد. ارزش هر کالا کار اجتماعا لازم نهفته در آن است و سمند خودرو محصول شرکت تحت مالکیت یا مدیریت سرمایه‌دار هم نمی‌تواند و قرار نیست ارزشی افزون بر همین شمار روزانه‌های کار داشته باشد.

اقتصاد کالائی و شکل نهائی انکشاف آن یعنی سرمایه‌داری بر قانون ارزش متکی است و قانون ارزش محکم و استوار اعلام می‌دارد که کل ارزش موجود در سمند سورن، یا کار اجتماعا لازم متراکم در این سمند از 56 روزانه کار بیشتر نیست. به نظر می‌رسد که در بن بستیم، اما «چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان» سرمایه‌داری حلال مشکلات است!!! اتفاقا بنیاد معجزه‌گری و هویت اعجاز آفرینی آن هم دقیقا در همین جا، در حل همین معضل است. با همین رسالت و نقش و هویت پای به تاریخ نهاده و ظهور خود را اعلام داشته است. پس پروسه این اعجاز را بشکافیم.

سه روزانه کار به کار رفته در پروسه آماده‌سازی و تکمیل یک خودرو معادل یک دهم کار ماهانه یک کارگر است و این کارگر در شرایط متعارف روز، در بهترین حالت، برای 30 روزانه کار، دستمزدی حدود 4 میلیون و پانصد هزار تومان گرفته است. او در طول یک ماه با دریافت این رقم حدود 10 سمند سورن را آماده ترخیص کرده است. نکته ظریف و حساس در همین جا قرار دارد. این کارگر، یک ماه تمام، کار مربوط به پروسه تکمیل و آماده‌سازی 10 دستگاه خودرو را پیش برده است و در ازای آن فقط 4 میلیون و پانصد هزار تومان مزد گرفته است. به راز ماجرا یا سلاح سرمایه‌دار در شکستن بن بست نزدیک می‌شویم. سرمایه‌دار در همان محل شرکت در ازای فروش هر سمند سورن 56 روزانه کار 8 ساعته تصاحب کرده است. حاصل جمع فروش بالغ بر 560 روزانه کار متراکم شده با مقیاس کار اجتماعا لازم در شرایط روز جامعه ایران است. اما مالک سرمایه برای کل این 10 خودرو به هیچ وجه 560 روزانه کار نخریده است و آنچه پرداخت کرده است به گونه‌ای فاحش با چیزی که دریافت می‌کند تفاوت دارد. 10 خودرو مسلما حاوی 560 روزانه کار هستند اما سرمایه‌دار فقط 530 روزانه کار برای مواد خام و قطعات نیم ساخته و وسائل کمکی و لاستیک و صندلی و مشابه اینها بعلاوه معادل ارزشی 3 روزانه کار یا همان 4 میلیون و پانصد هزار تومان دستمزد ماهانه کارگر را پرداخت نموده است. کارگر در قبال یک ماه کار فقط بهای 3 روز را گرفته است. او 27 روز برای مالک سرمایه کار کرده است. همین محاسبات را به جای آنکه با زمان کار اجتماعا لازم متراکم در خودروها انجام دهیم با بیان پولی ارزش‌ها یعنی شکل پولی ارزش کار متبلور در 10 سمند سورن دنبال کنیم. برای هر کدام خودروها 67500000 تومان مواد اولیه و کمکی و قطعات نیم ساخته و لوازم دیگر بعلاوه 6 میلیون تومان هزینه استهلاک و 6

میلیون تومان مخارج آب و برق و حمل و نقل و امور دیگر سرمایه گذاری شده است. بهای نیروی کاری که در تولید یک خودرو صرف شده است فقط 450 هزار تومان است. حاصل جمع این دو بخش و به بیان دیگر جمع سرمایه ثابت و متغیر به کار رفته در تولید هر سمند سورن بالغ بر 79950000 تومان است. این خودرو در محل کارخانه به مبلغ 84 میلیون تومان فروش رفته است و اضافه ارزش ناشی از آن 4 میلیون و 50 هزار تومان است. اگر این رقم را بر مزد کارگر تقسیم کنیم به نرخ اضافه ارزشی برابر با 900 درصد خواهیم رسید. رقمی که از متوسط نرخ اضافه ارزش در قلمرو سراسری بازتولید سرمایه اجتماعی ایران پائین تر است و ما فقط از آن به عنوان مثال استفاده می کنیم. پیش تر به اندازه لازم در مورد تفاوت کار به عنوان ارزش مصرف و همان کار به لحاظ ارزش آفرینی صحبت کردیم. آنچه در اینجا، به دنبال واکاوی اخیر و به عنوان نتیجه این واکاوی باید بر آن تأکید کنیم بروز عمیقاً متمایز این تفاوت در دو جهت مختلف پروسه تولید است. روند تولید به مثابه وحدت پروسه کار و پروسه ارزش آفرینی روند تولید کالا است، اما همین روند به عنوان وحدت پروسه کار و ارزش افزائی روند تولید سرمایه داری است. در تولید کالائی پیشاسرمایه داری ما شاهد روند ارزش افزائی نیستیم. کالاها بر اساس کار اجتماعاً لازم نهفته در خود، با همدیگر مبادله می شدند. آنچه رخ می داد مبادله برابرها بود. طرفین مبادله ارزشی بیش از آنچه در کالای خود پنهان داشتند به دست نمی آوردند. این فقط در سرمایه داری است که پروسه کار با ارزش افزائی خصلت نما می گردد. دلیل آن بسیار روشن است. در اینجا کالائی وارد میدان می شود که مصرف آن مولد و موجد انبوه ارزش های نوین است. قیمت این کالا هیچ ربطی به حجم و اندازه این ارزش های اضافه شده ندارد، مثل هر کالای دیگر توسط کار اجتماعاً لازم مترکم در آن تهیه می شود و این کار اجتماعاً لازم دقیقاً زمان کار اجتماعاً لازمی است که در کالاهای مورد احتیاج برای تولید و بازتولید آن ضروری هستند. سرمایه دار در قبال خرید کالای نیروی کار همین بها یعنی قیمت تولیدش را می پردازد، اما این کالا در پروسه مصرف توسط سرمایه دار چندین و گاه شاید چند ده برابر، ارزش جدید، ارزش اضافی می آفریند. ارزشهایی که یکر است و یکسره نصیب صاحب سرمایه می شود و سرمایه طبقه سرمایه دار می گردد.

ناصر پایدار